

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه قصص (جلد پنجم)

جلد خانوادگی - استاد اخوت ۱۰۹۱/۰۹۶۱

برای سلامتی خود و خانواده‌تان، همچنین برای عاقبت به خیری و هر آنچه در ذهنتان هست، صلواتی ختم بفرمایید. برای این که انشاءالله خداوند به همه ما توفیق کسب علم و عمل به آن را بدهد و ایمان مستقر یعنی قدم صدق عنایت کند، صلوات دیگر ختم بفرمایید.

ما در جلسه یا جلسات قبل در سوره‌های مبارکه شعراء، نمل و قصص راجع به بحث ایمان توضیحاتی دادیم. در این جلسه مباحث پیرامون سوره مبارکه قصص بیان می‌شود، انشاءالله.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طسم (۱)

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

خداوند در سوره مبارکه قصص از ایمانی پرده برمی‌دارد که هر لحظه به انسان نازل می‌شود و انسان به واسطه آن به سمت حقایق پیش می‌رود. در واقع انسان و قلب او (قلب محل ایمان است) به ایمانی دست پیدا می‌کند که هر لحظه او را به الهام الهی مسلط می‌نماید و درست مانند این است که در هر لحظه کسی به انسان می‌گوید فلان کار را انجام دهد. در صورتیکه این گفته درست باشد، از جمله راه‌های انسان‌سازی قرآن این است که فرد را به ایمانی برساند که انسان را به الهام ربّانی مسلط نماید. در این صورت فرد در هر حرفه‌ای که مشغول باشد و هر نقشی در جامعه داشته باشد به صورت لحظه‌ای دستورالعمل متناسب با آن کار را از غیب دریافت خواهد کرد.

گاهی انسان‌ها برای رسیدن به علم و تکنولوژی، سعادت دنیا و رفع مشکلاتشان به دنبال راه‌حل‌های معمول می‌گردند و بعضاً این راه‌حل‌ها از محلی به آنها الهام می‌شود. در واقع خودشان به طور واضح متوجه می‌شوند که این راه حل محصول تفکر نیست، بلکه محصول ذکر است و از جای دیگر به او الهام شده است.

در این سوره خداوند می‌خواهد انسان را به این چنین ایمانی دلالت بدهد، به طوری که وقتی انسان با مسائل مختلف مثلاً تربیت کودک مواجه می‌شود بلافاصله با منبع غیبی ارتباط داشته باشد و تکلیفش را آن منبع غیب دریافت نماید و لو این که قبلاً راجع به آن موضوع فکر هم نکرده باشد و حتی در مورد آن خالی الذهن باشد.

اگر این حرف درست باشد، در حوزه تولید علم و رفع مشکلات، خداوند راه حلی به انسان پیشنهاد می‌دهد. آن راه حل ساختن انسانی است که ساختار وجودی‌اش وصل به غیب باشد. در این صورت شما کاری می‌کنید که گذشتگان انجام نداده‌اند چون غیب به شما گفته است.

حالا باید دید که آیا این ایمان قطعی و مستقر هست یا خیر. این قطعیت و استمرار بستگی دارد به وحدانیتی که برای خدا قائل هستید، اینکه چقدر قطعی باشد و خدایی که به او ایمان دارید از نظر توحیدی درست باشد. در واقع بستگی به جنس ایمان دارد. سوره مبارکه قصص از انسان‌هایی پرده برمی‌دارد که مبنای فهم‌شان به واسطه ایمان‌شان وحی الهی است.

سوال: شما تعریف غیب را متبادر شدن چیزی به ذهن که راهگشا باشد مطرح کردید؟

- خیر، غیب یعنی سیطره بر عالم شهادت (که این عالم است) و به طور معمول به خاطر سیطره‌اش دسترسی به آن امکان ندارد. مثل یک جهان بالا نسبت به جهان پایین است. انتقال آن به شکل نزول است که حتماً باید تحت عنایتی نازل شود. پس انسان می‌تواند به ایمانی مسلط شود که از مواهب و حیانی غیبی بی‌نصیب نباشد. این فقط مخصوص معصومین (علیهم السلام اجمعین) نیست. انسان باید قلب خودش را مهمان ایمانی بکند که هر لحظه جاری است و دچار فراموشی نشود یعنی اگر به خدا اطمینان دارد، نمی‌شود که این اطمینان یک روز باشد و روز دیگر نباشد. باید «لقوم یومنون» باشد. اگر کسی بتواند ایمان مستمر و همیشگی داشته باشد به وحی‌های غیبی متصل می‌شود.

سوال: این ایمان با ذکر چه فرقی دارد؟ پیوسته به یاد خدا بودن است؟

- بله، روح ایمان ذکر است. ایمان خود اعتماد و اطمینان به خداست که در اثر ذکر پدیدار می‌شود.

سوال: یعنی ایمان ثمره آن است؟

- ثمره اش نیز هست. ولی بن مایه ایمان ذکر است یعنی ایمان به وسیله یاد خدا شکل می‌گیرد.

شما به واسطه سوره قصص متوجه می‌شوید که انسان کرامتی پیدا کرده و چیزهایی می‌تواند بفهمد که به طور معمول انسان نمی‌تواند بفهمد، البته افرادی هم هستند که با شیطان ارتباط برقرار می‌کنند و از جن اخبار غیبی

دریافت و شیطنت‌هایی انجام می‌دهند که به ذهن هیچ بشری خطور نمی‌کند! انسان‌های خبیث کارهای‌شان به وسیله القای‌های غیبی و شیطنانی انجام می‌گیرد.

هر کس به نسبت قطع شدن و مستمر نبودن ایمان، محل القائنات شیطان می‌شود. یعنی اکثر اوقات کارهایی انجام می‌دهد که القائنات شیطان است، مثلاً افراد به طور معمول به صحنه‌ای توجه نمی‌کنند، اما در حالت غفلت همان صحنه را مشاهده می‌کنند. خیلی چیزها که انسان فکر می‌کند اتفاقی بوده در واقع در اثر قطع ایمان و شروع القائنات اتفاق می‌افتد. همچنین وقتی این جریان در جمع ایمانی اتفاق بیفتد، خطرناک خواهد شد. مثلاً در جبهه به اندازه‌ای که ایمان مستمر نباشد، به جبهه آسیب می‌رسد.

مرحوم علامه مجلسی (ره) روایت‌های بعد از رحلت را جمع آوری کرده‌اند که روایت‌های جالبی است (بحار الأنوار جلد ۳۲). روایت‌ها راجع به غفلت‌هایی است که خیلی ساده در انسان‌ها اتفاق افتاده است.

تَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳)

خداوند نبا حضرت موسی (علیه السلام) و فرعون را به حق، یعنی همراه با حقایقی که در آن وجود دارد، برای همه انسان‌ها بیان کرده است. با این وجود فقط کسانی که ایمان لحظه‌ای دارند از آن استفاده می‌کنند. در واقع داستان حضرت موسی (علیه السلام) برای این افراد الهام غیبی محسوب می‌شود. به عنوان مثال داستان مادر حضرت موسی (علیه السلام) می‌تواند برای یک فرد منبع الهام غیبی باشد.

پیرامون آیات ۲-۳ اشاره می‌شود به اینکه خداوند قرآن را به عده‌ای اختصاص می‌دهد. این موضوع جالب و از طرفی هم خطرناک است، درست مانند تابلو ورود ممنوع می‌باشد؛ کسی که جز قوم مومنون نباشد از این داستان بهره‌ای نمی‌برد.

سوال: یعنی انسان‌های اندکی را شامل می‌شود؟

- انشاءالله که اغلب انسان‌ها را شامل می‌شود. زمانی فرا می‌رسد که اغلب جامعه را انسان‌های مومن تشکیل می‌دهند. در حال حاضر تعداد آن‌ها کم است اما بنا نیست همیشه دنیا این‌گونه باشد. دنیایی به وجود می‌آید که مومنین آن هم از نظر وسعت بیشتر هستند و هم مدت زمان بیشتری خواهند بود. یعنی وقتی امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشریف) تشریف می‌آورند معلوم نیست چند هزار سال مومنین زندگی کنند. ممکن است از زمان حضرت آدم (علیه السلام) تا اکنون نیز بیشتر باشد.

سوال: پس تا زمانی که جزء آن مومنین نباشیم، نمی‌توانیم از قرآن استفاده کنیم؟

- خیر، این بخش‌ها برای فردی که جز قوم یومنون نیست، مفهومی ندارد، مانند این است که داستان می‌خواند، بنابراین نمی‌تواند از آن بهره‌برد اما شامل تمام قرآن نمی‌شود.

قصص معنی پیگیری و ردیابی می‌دهد، درست مانند نقشه راهی که بر اساس آن راه می‌افتید و راه می‌یابید. بنابراین اگر کسی نخواهد راه بیفتد و آن را دنبال کند، برایش سودی نخواهد داشت، مانند کسی که نقشه گنج را پیدا کرده اما تصمیم ندارد دنبال آن برود.

قصص قرآن به معنی داستان نیست بلکه به معنای متن قابل ردیابی است؛ شبیه واژه شیعه. اثر و ردی گذاشته است که بتوان بر اساس آن شناسایی کرد و جلو رفت. در واقع می‌توان جای پای آن قرار داد و پیش رفت.

سوالی که پیش می‌آید این است، بعد از آنکه حضرت موسی (علیه السلام) به کوه طور رفت چه قصصی می‌تواند برای ما داشته باشد. مگر ما می‌توانیم به کوه طور برویم؟

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ
أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (٢٩)

نمی‌شود باور کرد که خداوند اینچنین آیاتی را در سوره مبارکه قصص فقط جهت اطلاع آورده باشد و شرایطی فراهم نکند که هم یک نوع طور و هم یک نار و نوری داشته باشیم. باورش سخت است. جالب است که حضرت موسی (علیه السلام) در زمان حیات خود چندین بار عده‌ای را به میقات ببرند و این اتفاقات برای آنها اتفاق رخ داد. این اتفاقاتی که بیان می‌شود ظاهراً اختصاصی به حضرت موسی (علیه السلام) ندارد بلکه حضرت موسی (علیه السلام) این را اثبات کرد. هر پیامبری دستاوردی داشته است، یکی از دستاوردهای حضرت موسی (علیه السلام) موضوع میقات بود. میقات رویت خدا یعنی، رویت قلبی به نحوی که فرد از آن رویت بفهمد که خدا را دیده و حالش متغیر و بیهوش شود. این آیات واقعا عجیب است. اکثر افراد «آنَسْتُ نَارًا» را به معنای مشاهده نار می‌گیرند درحالیکه آنس داشتن با نار بیشتر جنبه انتظار رسیدن به مقصد را دارد.

ظاهراً در این مسیر، انتظار خیلی مهم است. یعنی انسان ممکن است مدتی از عمرش را منتظر رسیدن به یک جریان باشد. بنابراین در داشتن آن انتظار باید استقامت کند. ما هم ملاقات با امام زمان را با خود مرور می‌کنیم اگر این هفته او را ندیدیم، انتظار خود را برای هفته بعد تجدید می‌کنیم. دعای ندبه می‌خوانیم که فراموشمان نشود. «آنَسْتُ نَارًا»

تازه نگه داشتن انتظار برای رسیدن به مقصدی است که از قبل تعریف کردیم. درست است که رویت خدا و امام زمان در حیطه اختیارات ما نیست اما انتظار رویت به خواست خود انسان است.

سَفَلَمَّا آتَاهَا نُودَىٰ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۳۰) وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّىٰ مُدَبِّرًا لَّوَّمٌ يُّعَقَّبُ يَا مُوسَىٰ فَأَقْبَلَ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ (۳۱)

بسیاری از انسان‌ها به مرور که در روزمره زندگی قرار می‌گیرند، دغدغه‌هایشان شکل دنیا پیدا می‌کند. مثلاً اگر از او بپرسند که هفته پیش به چه چیزی فکر می‌کردی، پاسخ می‌دهد به فکر روزمره دنیا بودم. گاهی باید به این فکر کرد که دغدغه‌های دنیا به سرعت مانند عمر به پایان می‌رسند. وقتی انسان به حالتی دست یابد که هر روز به فکر رسیدن به خدا باشد و این ملاقات به عنوان دغدغه و مقصد اصلی‌اش محسوب شود، مثلاً به فرد می‌گوییم که مریض شدی، می‌گوید منظورت این است که به ملاقات خدا رسیدم؟ هر چه به او گفته شود، به ملاقات می‌اندیشد و کلام به سمت ملاقات خدا می‌رود. این منجر می‌شود که انسان کم‌کم به ملاقات برسد. چه بسا همین حال ملاقات خدا باشد. زمانی که ملکوت کنار برود، می‌بیند وقتی هیچ دغدغه‌ای به غیر از ملاقات نداشته پس ملاقات خدا همین بود.

خداوند آنقدر عطایش زیاد است که به خاطر همین به ما ملاقات را عطا می‌کند. این که به حضرت ملاقات می‌دهد به این معنی نیست قبلاً ملاقات نداشته، این جزای ملاقات‌های خداست. این پاداش و بشارت است. همیشه پاداش از خود آن عمل سطحش بالاتر است. نشانه مهم بودن چیزی ربط دادن هر چیز با ربط و بی‌ربط به آن است.

انسان نباید در ذهنش به غیر از ملاقات خدا چیز دیگری باشد. وقتی مریض می‌شود دنبال این است که این مریضی چگونه می‌تواند برای او ذکر باشد. البته نباید بلا طلب باشد اما فردی که اینگونه است در حالت تب ۴۰ درجه هم حال خوبی دارد زیرا یاد خدا هر وضعیتی را گلستان می‌کند. داستان حضرت موسی (علیه السلام) به انسان این القاء را می‌دهد که باید زمان‌هایی را به منظور تقویت یاد خدا اختصاص بدهد. گذشتگان جهت تقویت یاد خدا از این آیات الگو می‌گرفتند و کارهای مختلفی مانند شب‌زنده‌داری در دل کوه انجام می‌دادند. البته در حال حاضر ممکن است این کارها قابل توصیه نباشد اما فرد باید برای این موضوع فکر کند زیرا با وجود داشتن ۱۶۸ ساعت مشغولیت در هفته، یاد خدا به خودی خود ایجاد نمی‌شود و حتماً باید برای آن برنامه‌ای در نظر بگیرید و برای داشتن برنامه نیز فکر بشود، ان شاء الله.

یکی از نشانه‌های ذاکر و مومن شدن درگیر شدن با اهل فسق است. خداوند به کسانی که مومن هستند توفیق رویارویی و مبارزه با اهل فسق را عنایت می‌کند. ثمره میقات مبارزه و مقابله با فرد فاسق است (برداشت از آیه).

سوال: فاسق را چگونه معنی کنیم؟

- فاسق مراتب دارد اما در معنای اصلی اش به کسی گفته می شود که از مدار تعادل خارج شده باشد.

سوال: منظور از خروج از مدار تعادل فکری خود است یا خدا؟ بعضی ها افراد را فتنه گر می خوانند و با آن ها قطع - ارتباط می کنند.

- فسق ۴ یا ۵ مرتبه دارد. اول: خروج از تعادل فکری؛ یعنی برای خدا در ذهنش مفهومی ندارد. این فرد دچار نوعی طغیان نسبت به خداست، وحدانیت خدا را حس نمی کند و در درون خود خدا را نمی پذیرد و آن را بروز می دهد پس بروز بیرونی هم دارد.

سوال: این حالت را نمی توان جهل گفت؟

- نه، عدم تعادل قواست. میوه ای وقتی شکاف برمی دارد و از حالت معمول خود خارج می شود به آن فسق می گویند. هرکسی گرایش پیدا کرد به پرستش پول، مال و مقام و آن ها را جایگزین خدا کرد این می شود فسق، که مایه آن جهل است و به معنی عدم رجوع به عقل است.

سوال: فاسقین امکان هدایت دارند؟

- بله، به خاطر همین خداوند حضرت موسی (علیه السلام) را به سوی این قوم می فرستد. یک مدل فسق (مرتبه دوم) در اثر عدم تعادل عقلی است و فرد به دلیل جهل یا فقدان عقل ناهنجاری بروز می دهد. این افراد در جایگاه هایی قرار دارند که در سمت آنها نیست، مثلاً یک نفر کم سواد است و در جایگاهی که مناسب او نیست و نباید باشد قرار می گیرد. مرتبه سوم فسق در جایگاه شرع است. کسانی که باید و نبایدهای الهی را می شنوند اما عکس آن را انجام می دهند. هرکسی به نسبت عدم تعادلش در امور، دچار فسق است. مثلاً فرد در تربیت فرزند دچار عدم تعادل می شود بدین صورت که به منظور تربیت، فرزندش را کتک می زند. داد زدن و فحش دادن نیز از نمونه های عدم تعادل محسوب می شود.

خصوصیت قوم فاسق این است که ادعای اصلاح دارند و بدی ها و کجی ها را به دیگران نسبت می دهند. چون عدم تعادل دارند، خود تعادل را عدم تعادل می بینند و این منجر می شود که نسبت به حرف حق موضع گیری کنند. فسق بروز نفاق در جامعه است. ایجاد گروه تروریستی داعش در اثر فسق بود. همه ظلم هایی که به بشر وارد می شود در اثر عدم تعادل است. هر اتفاقی در زندگی ما می افتد که ناخوشایند است، در اثر فسق است. در ارتباط با دیگران باید

بدانیم که وقتی ما قرآن می‌خوانیم، نباید خود را حضرت موسی (علیه السلام) فرض کنیم باید خود را کسی که حضرت موسی (علیه السلام) برای هدایت او آمده فرض کنیم. ما نمی‌توانیم مردم را هدایت کنیم.

سوال: وقتی با ظالم مواجه شدیم، چه باید انجام دهیم؟

- ما نباید خودمان تشخیص بدهیم که فلان کس ظالم است چون آن وقت طبق نسخه خودمان با او رفتار خواهیم کرد. اگر انسان به پیامبرش تأسی کند و ظلم را از نگاه پیامبرش بشناسد، آن‌گاه مقابله با ظالم را هم از نگاه او خواهد شناخت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید هیچ‌گاه با بدی نمی‌توانید بدی را جبران کنید بلکه باید بدی را با خوبی جبران کرد. لازم است انسان در زندگی ولی و صاحب پیدا کند.

سوال: در این صورت باید به سیره انبیاء رجوع شود؟

- بله، خدا را شکر می‌کنیم که حضرت موسی (علیه السلام) را برای هدایت و متعادل کردن ما فرستاده‌اند. خدا را شکر می‌کنیم به خاطر این همه لطفی که به ما کرده است و پیامبران را برای هدایت‌مان فرستاد.

سوال: چگونه می‌توان منیت را از بین برد؟

- انسان حتما باید در نظام یک ولی قرار بگیرد و برای هر کاری که انجام می‌دهد «قال الصادق و قال الباقر» داشته باشد. به عبارت دیگر باید برای هر کاری که انجام می‌دهد، مجوزی از ولی الهی داشته باشد. اگر کسی حکمت‌های آخر نهج البلاغه را بخواند در این صورت به همه قوانینی که می‌تواند به ولایت الهی استناد بدهد، مسلط خواهد شد. از جمله سخنان ناب و شاهکار امیرالمومنین (علیه السلام) خطبه دیباج در حدود ۳ الی ۴ صفحه است که اگر انسان فقط همین یک روایت را می‌دانست به همه فنون حق آگاه می‌شد. همه آنچه که انسان در زندگی از طفولیت تا مرگ ممکن است با آن برخورد کند در این خطبه با ادبیات زیبایی بیان شده است.

اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاَضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا فَاسِقِينَ (۳۲)

قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (۳۳)

لازم است انسان به این نکته قابل تامل، توجه کند که هرگاه در زندگی برای راه یافتن به سعادت نیازمند استدلال شد، بداند فسق در او تقویت شده است. دو برهانی که از جانب خدا به موسی (علیه السلام) داده شد به منظور رفتن به سمت فاسق بود چون در صورتیکه فاسق نبود، حضرت موسی (علیه السلام) را می‌دید و می‌فهمید و دیگر نیازی به استدلال نداشت. هر چقدر تعادل انسان بیشتر به هم بریزد، به میزان استدلال بیشتری در فهم مطالب نیازمند می‌شود.

اگر یک نظام آموزشی قصد داشت انسان‌هایی را آموزش بدهد که از پایه فاسق نباشند لازم است در نظام معارفش به بدیهیات و مسلّمات بدون استدلال اشاره کند. اگر نظامی در ساختار تفکرش استدلال را به عنوان یک امر پایه، اساسی و ضروری آموزش داد، معلوم است می‌خواهد آن نظام به سمت فسق برود یا فاسق بماند. استدلال به معنای فاصله گرفتن از بیانات و دلایل واضح است و بطور کلی مطلوب نمی‌باشد. استدلال همان مسیری است که از قرون گذشته توسط یهودیان، اشعری‌ها و غیره وارد دین شد و کتاب‌های استدلالی از آن به بعد شکل گرفت. وقتی که انسان خود می‌داند، ظلم ناخوشایند است چه نیازی به استدلال است؟! وقتی که می‌داند خدا هست استدلال چه لزومی دارد؟! این همان چیزی است که در نظام آموزش و پرورش ما به خورد افراد داده می‌شود و اکثر افراد نیز مروّج آن هستند، در حالیکه هیچکس با استدلال متقاعد نمی‌شود. آن‌چه مقدس است دلیل است و نه استدلال.

سوال: آیا بین فرعون و حضرت موسی (علیه السلام) استدلال زیاد بود؟

- استدلال‌های حضرت موسی (علیه السلام) و فرعون با هم تلاقی ندارند یعنی وقتی حضرت موسی (علیه السلام) چیزی می‌گوید فرعون حرف خودش را می‌زند و قصدش مقابله با حضرت موسی (علیه السلام) است.

سوال: آیا استدلال‌ها روی فرعون اثر ندارد اما روی اطرافیانش اثر می‌گذارد؟

- اینگونه نیست، اثر دارد اما اثراتش موقتی است. نمی‌شود گفت چیز بدی است چون خدا آورده پس بد نیست. البته خدا استدلال نیاورده بلکه برهان آورده است و برهان یعنی وضعیتی که فرد به طور واضح حقیقتی را متوجه شود.

سوال: پس اگر قرار نیست بین فرعون و مومن آل فرعون چیزی تغییر کند، چرا این روند ادامه پیدا می‌کند؟

- «عُدْرًا أَوْ نُدْرًا» است. سیره خداوند این گونه است. این جریان ممکن است در زمان خودش اتفاقی را رقم نزده باشد اما با این وجود می‌تواند برای زمان ما موثر باشد. آنقدر که حضرت موسی (علیه السلام) می‌تواند برای ما مهم و موثر باشد، برای آنها در زمان خودشان نبوده است. بنابراین خیلی خوب است که انسان با افتخار حضرت موسی (علیه السلام) را در قرآن احیاء کند و به خودش گوشزد کند که این حضرت موسی (علیه السلام) من است و نه برای بنی اسرائیل. ای کاش می‌شد همایش‌های وسیعی در تجلیل از حضرت موسی (علیه السلام) برگزار می‌کردیم. حضرت موسی (علیه السلام) وجهی از پیامبر امّی است، پس تا کسی وجه حضرت موسی (علیه السلام) را نفهمد، وجه پیامبر امّی ما را نمی‌تواند متوجه شود. تا زمانیکه انسان نتواند پیامبری به نام حضرت موسی (علیه السلام) داشته باشد، نمی‌تواند صاحب پیامبر شود. موسی بودن جزء وجود پیامبر است.

نکته قابل توجه این است که عدم تعادل باعث می شود انسان به موسی (علیه السلام) گرایش پیدا نکند. لازم است انسان به جای دیگران همواره خودش را در مظان اتهام قرار بدهد.

فسق بعدی فسق سیاسی است که از آن نفاق به وجود می آید. فسق آخر که خیلی خطرناک است، فسقی است که فرد جای ابلیس می نشیند (سوره حشر) و ماجرای سقیفه را بوجود می آورد.

سوال: اگر کسی گناه کند، دو مرتبه از فسق را رد کرده است؟ اگر بله، گناه کبیره است یا صیغره؟

- بله، گناه کبیره. ناجوانمردی ها مربوط به نوع اول فسق است که فرد به عهد خود پایبند نیست.

سوال: حضرت موسی (علیه السلام) که می فرماید «إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» پس چرا می گوید «فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ»؟

- امیرالمومنین (علیه السلام) در یکی از خطبه هایشان درباره همین موضوع صحبت کردند و خوف را به خودشان نسبت دادند و فرمودند خوفم از کشته شدن نبود بلکه از گمراه شدن مردم بود همانند خوفی که حضرت موسی (علیه السلام) در قرآن فرموده اند و آن خوف برای ترس از عدم هدایت مردم بود.

وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلَهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (۳۴)

آیات عجیبی است از این جهت که انسان چقدر می تواند با خدا احساس راحتی داشته باشد. همانند حضرت موسی (علیه السلام) که دعای خودش را اظهار می کند، شما نیز می توانید برای هدایت مردم همین گونه با خدا راحت باشید اما این گونه صحبت کردن برای حوائج دنیا صحیح نیست. به عنوان مثال نگویید خدایا اگر به من کمک کنی و صاحب خانه شوم، من نیز در عوض فلان کار را می کنم. ادب در مسائل مادی این گونه است که مسائل واضح و تفصیلی بیان نشوند اما در حوزه ی هدایت مانعی ندارد. چون این یک مدل اظهار اعتقاد است. در طول مسیر هدایت اگر این اتفاق افتاد یعنی خدا با درخواست ما موافقت کرده و اگر نیفتاد یعنی موافقت نکرده است! هر چند گفته اند نمک طعام خود را هم از ما بخواهید اما شما نباید دغدغه ای غیر از هدایت دیگران در ذهنتان باشد.

همه می توانند از همین حالا قصد کنند که هر کسی که در این عالم کار خیری انجام می دهد، من نیز مشارکت می کنم یعنی با خود بگوییم که هر کسی کار خیری در این عالم کرد، اگر من جای او بودم یا اگر با او بودم، حتما کمکش می کردم و خوشحال می شدم که کار خیری انجام می دهد.

خدایا در همه کارهای خیری که همه انسان های روی زمین انجام می دهند و دستم در انجام آنها کوتاه است، من را نیز شریک کن. به این معنا که من دوست دارم کار خیر انجام بشود

نشانه آن چیست؟ از خانه خود شروع کنیم. اگر افراد خانه کار خیری انجام می دهند، کمکشان کنید. خیلی وقتها افراد سر این مسائل با هم منازعه دارند و این خوب نیست. منیت خیلی خانمان سوز است.. انشاءالله به برکت سوره مبارکه قصص، منیت را از خود خارج کنیم به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات